



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اوامر

تاریخ: ۱۵/مهر/۱۳۹۶

موضوع جزئی: مباحث مقدماتی - واجب نفسی و غیره -

مصادف با: ۱۶ محرم ۱۴۳۹

مروری بر گذشته

سال نهم

جلسه: ۱

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

مروری بر مباحث سال گذشته

جلسه اول بحث اصول در سال جدید را با روایتی از امیرالمومنین علی(ع) شروع می کنیم و انشاء الله این بیانات و این نصایح راهنمای ما در زندگی و به خصوص در سال تحصیلی جدید باشد که با انگیزه و همت بالا و با تلاش جدید و کوشش مطلوب، بتوانیم از عمر و زندگی مان بهره های لازم و وافی را ببریم.

امامت علم برای عمل

امیرالمومنین علی(ع) می فرماید: «الْعِلْمُ إِمَامُ الْعَمَلِ وَالْعَمَلُ تَابِعُهُ، يَلْهَمُ بِهِ السُّعْدَاءَ وَيَحْرِمُهُ الْأَشْقِيَاءَ»

دانش و علم پیشوای عمل و عمل تابع و پیرو آن است. به سعادت مندان و خوشبختان علم الهام می شود و اشقیاء و تیره بختان از آن محرومند.^۱

مضمون این روایت به نوعی با روایتی که در جلسه بحث قبلی خواندم، مرتبط است و توضیحات مورد نیاز را در جلسه بحث گذشته عرض کردم و در این جلسه اجمالا برای دوستانی که در بحث قبلی حضور نداشتند مطالبی را عرض می کنم.

طبق فرمایش امیرالمومنین(ع) علم پیشوا و امام عمل است و عمل تابع علم است. این که حضرت می فرماید: علم امام است و عمل ماموم؛ در واقع حکایت از یک ضرورت و قاعده می کند. یعنی می خواهند بفرمایند: باید این چنین باشد که علم و دانش انسان پیشوای عملش باشد و به قرینه جمله بعدی که می فرمایند: علم چیزی است که به سعادت مندان الهام می شود، قطعاً منظور از این علم، علمی است که به سعادت آدمی مربوط است نه هر علم و دانشی و این که اشقیاء از آن محروم می شوند باز معلوم است که منظور از این علم، علمی است که در سعادت انسان اثر دارد. این خیلی مهم است که علم ارزش ذاتی و شرافت ذاتی دارد ولی در بین علوم، علوم الهی جایگاه خاصی دارند. این علم است که عالمانش طبق آیه: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»^۲ از آن اثر می پذیرند. اگر عمل تابع علم باشد نتیجه اش می شود خشیت. لذا «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» یعنی علما به

^۱ الامالی للطوسی ص ۴۸۸

^۲ سوره فاطر، آیه ۲۸ (از میان بندگان خدا، فقط دانشمندان خدا ترس هستند)

واسطه علمشان خشیت الهی پیدا می کنند و در صورتی علم نتیجه اش خشیت الهی است که عمل پیرو آن باشد. اما اگر کسی علم داشته باشد مثل علم به طبیعیات؛ لزوما علم به طبیعیات نتیجه اش خشیت نیست چه این که عالمان طبیعت در دنیا بودند و کفر به خدا ورزیدند. پس معلوم می شود که همه علوم و عمه عالمان خشیت الهی بدنبال ندارند و خشیت الهی در دل آنها نیست. آن علمی که نتیجه اش خشیت الهی است، علم الهی است. این علمی است که به سعدا الهام می شود. یعنی اگر کسی در فراگیری این علم کوشش کند و به هر میزانی که می داند عمل خود را تابع علم کند، خودش زمینه ساز توفیق و طی کردن پله های بالاتر کمالات علمی است.

خوب دقت کنید! نکته ای که در این روایت است این است که سعادت در گرو علم و عمل به آن علم است یعنی تا علم نباشد و عمل نباشد سعادت نیست و از طرف دیگر حضرت می فرماید: این علم چیزی است که به سعدا الهام می شود. چطور ممکن است؟ بالاخره ابتدا انسان باید سعادت مند باشد تا علم به او الهام شود یا اول عالم شود و عمل کند و بعد سعادت مند شود؟ نکته ای که در این روایت وجود دارد این است که اگر کسی تعلم کند و این علوم را یاد بگیرد و به میزان دانسته هایش عمل کند، مثلا می بیند که گفته اند «النجاة فی الصدق»^۱ باورش شود که صدق را سرلوحه زندگی خود قرار دهد. ممکن است حجم وسیعی از معلومات برای انسان فراهم بشود ولی به هیچ کدام هم عمل نکند که نتیجه اش معلوم است چه می شود. اما اگر به هر میزان که می داند عمل کند زمینه ای فراهم می کند که خداوند تبارک و تعالی نیز به این انسانی که حرکت را آغاز کرده و دارد از پله های کمال خودش را بالا می برد کمک کند. یک مقتضی سعادت و یا یک سعادت اولیه را برای خودش فراهم می کند و بعد بواسطه آن خداوند تبارک و تعالی توفیقاتی را نصیب انسان می کند و آن وقت به موازات تلاش و کوشش الهامات هم شامل حال او می شود. الهام در مقابل وسوسه است که اشقیاء از آن محروم اند. الهام همان ندهای خیر درونی است. همان ندهایی که انسان را تشویق به خیر می کند که مسبب آن خداوند است. در مقابل شیطان است که انسان را وسوسه می کند، شیطان موجب می شود که انسان وسوسه شود. وسوسه یعنی سوق دادن ذهن و روح و در نتیجه رفتار انسان به سوی افکار و رفتار شیطانی مثل تقویت شهوت و غضب و میل به دنیا و امیال و آرزوهای نفسانی. اینها وسوسه هایی است که شیطان می کند و در مقابل آن خداوند الهام می کند.

الهام یعنی در برابر فریاد های شیطان و دعوت های شیطان به سوی آن آرزوها و امیال، این فریاد هم بلند می شود و وقتی فریاد به سوی خیر قوی شود، انسان آن را بیشتر می شنود. فکر کنید دو دعوت در درون ما وجود دارد، یکی دعوت به خیر و یکی دعوت به شر. دعوت به شر اگر صدایش بلندتر باشد، دیگر انسان دعوت به خیر را نمی شنود و جذب آن می شود اما اگر دعوت به خیر صدایش بلند باشد قهرا صدای او بیشتر شنیده می شود و دعوت به شر کمتر شنیده می شود.

لذا هم باید با علم و عمل به آن، خودمان را در مسیر سعادت قرار بدهیم و هم زمینه های توفیق را در خودمان فراهم کنیم تا بتوانیم پیش برویم و در یک جا متوقف نشویم و مدام خدا به ما کمک کند.

از طرفی سلب توفیق برای ما خیلی خطرناک است این که بیاییم علم و دانش الهی را فرا بگیریم ولی به آن عمل نکنیم، باعث سلب توفیق می شود. یعنی آن چه که انسان دارد از دست بدهد، سرمایه هایی که دارد را از دست بدهد که این شخص «خسر

^۱ بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۴

انشاء الله خداوند توفيق عمل به آن چه که فرا گرفته و فرا می گیریم را به ما بدهد.

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما در علم اصول به واجب نفسی و غیره رسید که مقداری از بحث واجب نفسی و غیره را در سال قبل بیان کردیم. برای ارتباط و پیوستگی مباحث یک سیر اجمالی از مباحث گذشته عرض می کنم تا دقیقا معلوم شود که کجای مسیر هستیم و کجا بودیم و به کجا خواهیم رفت. زیرا گاهی از اوقات انسان آن قدر در بحث ها و عمق آن قرار می گیرد که مبداء و مقصد را از دست می دهد، لذا از این جهت که ما متوجه کاربرد مسائل شویم و این که غرض از یاد گیری این اصول را فراموش نکنیم به مرور مباحث گذشته می پردازیم.

در بحث اوامر به مسئله مقدمه واجب رسیدیم و گفتیم در مسئله مقدمه واجب ابتدائا محقق خراسانی چند مقدمه ذکر کرده اند (برای این که به اصل بحث برسند، مقدماتی باید ذکر می شد).

۱. مقدمه اول: اساسا مسئله مقدمه واجب یک مسئله اصولی است یا خیر؟ نتیجه اش این شد که این مسئله یک مسئله اصولی است.

۲. مقدمه دوم این بود که محل نزاع چیست؟ یعنی تحریر و تنقیح محل نزاع در مقدمه دوم بی گیری شد. به عبارت دیگر بحث در این مقدمه عبارت بود از این که اصلا نزاع در مسئله مقدمه واجب سر چه چیزی است؟ پنج احتمال داده شد و نظر مختار این شد که در مقدمه واجب بحث از ملازمه بین بعث و تحریک به ذی المقدمه و بعث و تحریک به مقدمه است. یعنی اگر مولا ما را تحریک و بعث به سوی ذی المقدمه کرد، آیا ما می توانیم از این بعث و تحریک منتقل شویم به بعث و تحریک به مقدمه یا خیر؟ که به طور مفصل بحث شد و نظر مشهور مورد قبول واقع شد و نظر مختار نزدیک به آن بود، در عین حال تفاوتی نیز با آن داشت.

۳. مقدمه سوم این بود که آیا این مسئله و نزاع یک مسئله لفظی است یا عقلی؟ زیرا اصولیون این مسئله را در مباحث الفاظ بیان کردند. (این را هم عرض کردیم که طبق یک احتمال مسئله لفظی است و طبق یک احتمال مسئله عقلی است).

۴. مقدمه چهارم که از آن بحث کردیم مربوط به تقسیمات مقدمه بود. چهار تقسیم برای مقدمه ذکر کردیم: الف: مقدمه داخلی و خارجی که این بحث را مفصل گذراندیم و گفتیم اطلاق مقدمه به مقدمه داخلی محل اشکال است و این تقسیم به نوعی محل اشکال قرار گرفت و گفتیم نزاع در مقدمه واجب شامل مقدمه داخلی نمی شود (البته ما فقط نتیجه را می گوئیم).

ب: تقسیم دوم به عقلیه و شرعیه و عادیه. که بیان شد، این تقسیم، تقسیم مفیدی نیست، زیرا مقدمه عادیه و شرعیه هم به مقدمه عقلیه رجوع می کند و بازگشت به مقدمه عادیه دارد لذا تقسیم، تقسیم بی فایده ای است.

ج: تقسیم سوم این بود که مقدمه تقسیم می شود به مقدمه وجود، صحت، وجوب و علم. از این چهار قسم تنها مقدمه وجودیه و مقدمه صحت که آن هم برگشت به مقدمه وجودیه دارد داخل محل نزاع است و آن دو قسم دیگر از محل نزاع خارج هستند.

د: تقسیم چهارم هم تقسیم مقدمه به مقارنه، مقدمه و متاخره بود. لذا بحث مفصل شرط متاخر پیش آمد که آیا شرط متاخر اساساً معقول است یا خیر تا بگوییم مقدمه مشروط می شود به شرطی که بعداً می آید. که به تفصیل در مورد آن بحث شد.

۵. یکی دیگر از مباحث مقدماتی و تمهیدی در بحث از مقدمه واجب بحث از تقسیمات واجب بود. در مقدمه چهارم سخن از تقسیمات مقدمه است لکن در این مقدمه بحث از تقسیمات واجب است.

برای واجب چند تقسیم وجود دارد:

الف) تارة واجب تقسیم می شود به واجب مطلق و واجب مشروط که به طور مفصل در مورد آن بحث کردیم که اصلاً منظور از واجب مشروط چیست و نظر اعلام و بزرگان در این مسئله از چه قرار می باشد که علاقمندان می توانند به آن بحث ها مراجعه کنند.

ب) تقسیم دوم برای واجب تقسیم به واجب معلق و واجب منجز است که این تقسیم را نیز تفصیلاً بحث کردیم. بحث مهمی که این جا مطرح شد بحث از امکان واجب معلق بود که آیا اساساً واجب معلق امکان دارد یا ندارد؟ و ذیل بحث از واجب معلق و منجز ما بحثی از مقدمات مفوته مطرح کردیم

ج) تقسیم سوم برای واجب، تقسیم واجب به نفسی و غیره است. وقتی سخن از تقسیم واجب به نفسی و غیره می آوریم در واقع یکی از مباحث مقدماتی مسئله مقدمه واجب را طرح می کنیم. این مقدمات ضمن این که خودشان مفید است اما مقدمه است برای بحث اصلی که بحث مقدمه واجب است.

پس در مقدمه پنجم که سخن از تقسیم واجب به اقسام متعددی است، سومین تقسیم، تقسیم واجب به واجب نفسی و غیره است. در مورد واجب نفسی و واجب غیره که در انتهای سال گذشته وارد آن شدیم آنچه که گفته شد تعریف واجب نفسی و غیره بود.

تعریف مشهور عبارت بود از «الواجب النفسی ما امر به لنفسه و الغیری ما امر به لغيره» واجب نفسی واجبی است که امر به آن شده برای خودش و واجب غیره واجبی است که امر به آن شده برای دیگری.

محقق خراسانی به این تعریف اشکال کرده اند و گفتند: اگر ما این تعریف را قبول کنیم نتیجه اش این است که همه واجبات نفسی به غیر از معرفت الله تبدیل شوند به واجب غیره. مثلاً نماز یک واجب نفسی است ولی اگر این تعریف را ملاک قرار دهیم آن هم می شود واجب غیره زیرا واجبی مانند نماز امر شده به آن برای آثاری مثل «معراجیت» «قربان کلی تقی» و امثال آن ها. پس تعریف واجب غیره بر آن هم صدق می کند.

این اشکالی بود که محقق خراسانی کردند و ما آن را پاسخ دادیم و نظر مشهور را تحکیم کردیم و آن را تصدیق کردیم. تعریفی که ما بیان کردیم عبارت بود از «ما امر به لنفسه» می شود واجب نفسی و «ما امر به لغيره» می شود واجب غیره.

سپس نوبت رسید به بحث از شک در نفسیت و غیریت واجب. گفتیم اگر جایی یقین داریم که واجب نفسی است و جایی یقین کردیم واجب غیره است که تکلیف روشن است. اما اگر جایی شک کردیم که واجب نفسی است یا غیره تکلیف چیست؟ (قبل از ورود به بحث اشاره کردیم که این بحث دارای ثمره است، یعنی شک در نفسیت و غیریت ثمره دارد و این که فایده دانستن

و جوب نفسی یا غیری یک واجب چیست را قبلا بیان کرده ایم) گفته شد در دوران بین نفسیت و غیریت واجب در دو مقام بحث می کنیم: مقتضای اصل لفظی و دیگری مقتضای اصل عملی.

مقتضای اصل لفظی طبق نظر شیخ انصاری اصاله الاطلاق است و طبق نظر محقق خراسانی عدم جریان اصاله الاطلاق است. مرحوم شیخ انصاری فرمودند: اگر ما شک در نفسیت و غیریت کنیم اصاله الاطلاق جاری می کنیم و نتیجه اش نفسیت واجب می شود و واجب می شود یک واجب نفسی. محقق خراسانی فرمودند: ما نمی توانیم اصاله الاطلاق را جاری کنیم و نفسیت را نتیجه بگیریم.

نظر مختار تبعا للامام(ره) این شد که از راه اصاله الاطلاق عنوان نفسیت را نمی توانیم بار کنیم ولی آثار واجب نفسی را می توانیم بار کنیم. عنوان بار نمی شود ولی آثارش مترتب می شود.

این مقتضای اصل لفظی بود یعنی می خواهیم ببینیم روایتی اطلاق دارد یا ندارد آیا می توانیم از راه اطلاق نفسیت را ثابت کنیم یا نه؟ اما اگر جایی شک در نفسیت یا غیریت واجب کردیم و دستمان از دلیل لفظی کوتاه باشد به نحوی که نه آیه ای داریم و نه روایتی که این بحثی است که در جلسه بعد آن را دنبال می کنیم.

پس بحث ما در جلسه بعد عبارت است از شک در نفسیت و غیریت واجب و این که مقتضای اصل عملی در نفسیت و یا غیریت واجب چیست؟

«الحمد لله رب العالمین»